

به مناسبت اهداء جايزه
نوبل ادبيات ۱۹۷۱ به پابلو نرودا

در خلوت پابلو نرودا



شاعران جوان

هرگز نباید با شعر سیاسی آغاز کنند

« ريكاردو نفتالي رى يس باسوالتو »
Ricardo Neftali Reyes Basoalto

است، در سیام سپتامبر ۱۹۱۹ هنگام اعلام آمادگی خود برای کاندیدایی ریاست جمهوری، دريك سخنرانی اظهار داشت: «در زندگی من، شعر هیچگاه راهی جدا از سیاست نداشته است. من اهل شیلی هستم و دهها سال است که با ناکامی‌ها و مشکلات حیات ملی سرزمین خود آشنایم و در اندوه و شادی مردم سهیم بوده‌ام. من برای آنان بیگانه نیستم، از میان آنان برخاسته‌ام، و جزئی از آنانم. من دريك خانواده کارگری به دنیا آمده‌ام. . . . و بیوسته احساس کرده‌ام که حرفه من و وظیفه من آن است که آثارم و شعرم در خدمت مردم شیلی قرار گیرد. تمام زندگی من، سرودخوانان در دفاع از آنان گذشته است.»

نرودا پس از چهارماه فعالیت شدید،

به علت تفرقه‌ای که در حزش پیش آمد، از کاندیدایی خود منصرف شد و به نفع دیگری، کنار رفت. مصاحبه‌ای که در اینجا نقل می‌شود در ژانویه ۱۹۷۰، اندکی پیش از کناره‌گیری او، در خانه‌اش Isla Negra واقع در ایسلانگرا به عمل آمده است.

ایسلانگرا با معنای جزیره سیاه، نه جزیره است و نه سیاه؛ بل محلی است دیدنی در کنار دریا که درجه‌ای کیلومتری جنوب والپارایزو Valparaiso قرار دارد و تا سانتیاگو دوساعت راه است. کسی وجه تسمیه آن را نمی‌داند؛ به گمان نرودا صخره‌های سیاهی که او از مهتابی خانه‌اش می‌تواند ببیند تا اندازه‌ای به جزیره می‌ماند. سی سال قبل، یعنی مدتها پیش از آن که ایسلانگرا اهمیت امروزی خود را پیدا کند، نرودا - از محل فروش کتابهایش -

نرودا در عصری که بی‌اعتباری ارتباط و تباهی زبان بر آن سنگینی می‌کند، به کلام ایمان دارد. جنگ داخلی اسپانیا و فقر کارگران کشور عقب‌مانده‌اش انگیزه بسیاری از اشعار اوست؛ من از نقبهای ذهن گذشتم، تا زندگی دیگران را به نظاره بنشینم

نرودا را می‌توان در کنار «پری دریایی» یکی از اشعارش قرارداد، هم او که در تماس کوتاهش با ستم آدمی، راه دریا را در پیش گرفت و بدانجاکه آمده بود بازگشت:

و بی‌نگاهی حتی به پشت سر،
بار دیگر به شنا پرداخت،
شناکان به سوی نیستی رفت
به سوی مرگ.

پابلو نرودا که نام اصلیش

نرودا تقریباً آخرین شاعر رمانتیک است. آخرین صدای طبیعت است پیش از آن که هیولای پلاستیک، جایش را بگیرد. او در مقابل پیاده‌روهای سوزان، سبیل جنگل بکر است.

نرودا در سرزمین بارانی جنوب شیلی رشد کرد، سرزمینی که از سنت و ادبیات بی‌بهره بود. پیش از آن که به بیست سالگی برسد، اشعار کتاب بیست شعر عاشقانه او آنچنان برای اسپانیایی‌زبانها آشنا بود که برخی از مصرع‌ها و ابیات آن حکم ضرب‌المثل یا اشعار فولکلوریک را پیدا کرده بود. هر استعاره در اشعارش چنان به کار رفته که گویی، هیچ سستی در پس آنها نبوده است و تنها به «کلام واقعی» تعلق دارد و نه به ادبیات. از همان آغاز کار تأثیرات بصری را به هیچ می‌گرفت و از صدای زبان لذت می‌برد.

۶۰۰۰ متر از زمینهای ساحلی را به همراه يك خانه سنگی کوچک که بر بالای يك شیب قرار داشت، خریداری کرد. در همین ایستگاه است که یانلو نرودا «دریانورد خاکی» و زن سومش ماتیلده اوروتیا Matilde Urrutia (که نرودا اشعار عاشقانه بسیاری برای او سروده است.) اقامتگاه دائمی خود را برپا کرده اند.

او بلندقد، چهارشانه، گندمگون است و نشانه‌های ویژه‌اش بینی پیش آمده و چشمان قهوه‌ای است که پلکهای سرپوش مانند دارد. حرکاتش کند اما محکم است. شعرده و روان و ساده حرف می‌زند...

نرودا در ایستگاه پیوسته از انبوهی از مهمانان پذیرایی می‌کند و همیشه در سرمیز، برای مهمانان ناخوانده نیز جا وجود دارد.

بر دیوار اتاق او دو آگهی دیواری دیده می‌شود: یکی راکه از کاراکاس آورده است، نیمرخ او را نشان می‌دهد، با این عبارت که «نرودا به خانه‌ات برگرد»؛ دیگری جلد يك مجله آرژانتینی است که در کنار تصویرش نوشته شده «نرودا چرا خودش را سربه‌نیست نمی‌کند؟».

گفتگوها در نشست‌های کوتاه انجام گرفته است. صبح‌ها - پس از آن که نرودا صبحانه را در اتاقش صرف می‌کرد - ما در کتابخانه همدیگر را می‌دیدیم. من منتظر می‌ماندم تا او به نامه‌هایش جواب بنویسد، اشعار تازه‌اش را برای چاپ آماده‌کند یا به تصحیح نمونه‌های چاپ جدید کتابش (بیست شعر عاشقانه) بپردازد.

بعد از ظهرها، روی يك نیمکت سنگی که درمیان روی رو به دریا قرار داشت، می‌نشستم. نرودا در حالی که میکرفون ضبط صوت را در دست داشت

صحبت می‌کرد و صدای دریا به عنوان زمینه حرف‌هایش ضبط می‌شد. - چرا استان را عوض کردید، و چرا «یانلو نرودا» را انتخاب کردید؟

نرودا: یادم نیست. آن وقتها که سیزده چهارده سال داشتم، یادم می‌آید که چیز نوشتن من اسباب در دلم پدید آمده بود. او با حسن نیت کامل خیال می‌کرد که نوشتن برای خانواده و خود من بدبختی به بار می‌آورد. و به خصوص این کار باعث می‌شود که زندگی عاطل و باطلی در انتظارم باشد. این یکی از نخستین تصمیمات دفاعی بود که اجرا کردم و اسمم را برگرداندم.

- آیا در انتخاب «نرودا» ژان نرودا Jean Neroda شاعر چک را در نظر نداشتید؟

نرودا: من با شعرش آشنایی ندارم، تنها شعر کوتاهی از او خواندم، اما کتابی دارد با عنوان داستانهای مالا استرانا Mala Strana در خصوص مردم نجیب آن ناحیه پراگ. امکان دارد اسمم را از همان جا گرفته باشم. همان‌طور که گفتم چون سالها از این قضیه می‌گذرد، چیز درستی به یادم نمی‌آید. با این حال چک‌ها مرا از خودشان می‌دانند، چیزی از ملتشان، و من رابطه‌ای بسیار صمیمانه با آنها داشته‌ام.

- در صورتی که رئیس جمهوری شیلی بشوید، به نوشتن ادامه می‌دهید؟

نرودا: نوشتن برای من حکم نفس کشیدن را دارد. من بدون نفس کشیدن نمی‌توانم زنده بمانم و بدون نوشتن نمی‌توانم زندگی کنم.

- شاعری که در آرزوی رسیدن به مقامات مهم سیاسی بوده‌اند و به این آرزو رسیده‌اند، چه کسانی هستند؟

نرودا: زمان ما زمان حکومت شاعر هاست. ما نوتسه تونگ و هوشی مینه. لئوپولد سنگور هم

— وقتی شعر می‌خوانید مردم چه
عکس‌العملی نشان می‌دهند؟

نرودا : علاقه مردم نسبت
به من جنبه عاطفی شدیدی دارد .
من به سهولت افراد دیگر نمی‌توانم
قدم به جایی بگذارم یا از آن جا
خارج شوم . يك دسته محافظ
مخصوص دارم که بهنگام ازدحام
نگهبانم هستند چرا که مردم با فشار
دور من حلقه می‌زنند . این موضوع
همه جا پیش می‌آید .

شاعر بزرگی است که به ریاست
جمهوری سنگال رسیده است .
امه سزر هم شاعر دیگری است که
در مارتینیک Martinique شهردار
فور - دو - فرانس Fort - de -
France است . در مملکت من
شاعران پیوسته در سیاست دخالت
کرده‌اند ، هر چند شاعری که رئیس
جمهور باشد نداشته‌ایم . با این همه
در امریکای لاتین نویسندگانی
وجود داشته‌اند که رئیس جمهور
بوده‌اند ، از جمله رومولو گالیگوس
Romulo Gallegos رئیس‌جمهور
ونزوئلا .

— ابتدا همیشه سرودهای
عامیانه خوانده می‌شود و سپس
شخصی که متصدی کارهاست نظرات
سیاسی و برنامه کار حزب ما را
شرح می‌دهد . بعد نوبت به نکاتی
می‌رسد که به ذهن رسیده است تا
برای مردم شهر بازگو کنم ، نکاتی
که بی‌تکلف و بی‌نقشه به ذهن آمده
است ، و بیشتر جنبه شاعرانه دارد .
من تقریباً همیشه حرفهایم را با
خواندن شعر پایان می‌دهم . اگر
چند شعر بخوانم ، مردم دماغ و پیکر
به‌خانه خواهند رفت . این هم هست
که مردم می‌خواهند نظرات سیاسی
مرا بدانند ، با این همه من به
جنبه‌های سیاسی و اقتصادی چندان
تکیه نمی‌کنم چرا که مردم به نوع
دیگری از زبان نیز نیاز دارند .

— شما کارهای انتخاباتی خود را
چگونه انجام می‌دهید؟

- اگر مجبور شوید از میان ریاست جمهوری شیلی و جایزه نوبل یکی را انتخاب کنید - همان که بارها نامتان برای دریافتش به میان آمده است - کدام را ترجیح می‌دهید؟

- اما اگر ریاست جمهوری و جایزه نوبل درست در روی این میز قرار گیرد آن وقت چی؟

- آیا به گمان شما اهدای جایزه نوبل به ساموئل بکت عادلانه بوده است؟

نرودا : مسأله انتخاب این چنین چیزهای فریبنده و موهوم ، مطرح نیست .

نرودا : اگر روی این میز در جلوی من قرار گیرد ، من برمی‌خیزم و پشت میز دیگری می‌نشینم .

نرودا : بله ، این‌طور فکر می‌کنم . بکت کوتاه و زیبایمی نویسد . جایزه نوبل به نویسنده هر کشوری تعلق بگیرد ، همیشه برای ادبیات افتخاری محسوب می‌شود . من از آن آدمهایی نیستم که بر سر این که جایزه به حق به آدمی داده شده است یا نه جروبحث کنم . نکته مهم در خصوص این جایزه - اگر اهمیتی در کار باشد - آن است که اهدای آن ارجحی است به نویسندگی و مقام نویسنده . نکته مهم همین است .

- عمیق‌ترین خاطرات شما چیست؟

نرودا : نمی‌دانم . شاید عمیق‌ترین خاطرات من آنهایی است که از زمان زندگی خود در اسپانیا دارم . آن دوران بزرگ برادری شاعران ؛ من دردنیای آمریکای خودمان چنان گروه یکدلی ندیده‌ام - دنیایی که به قول بوئنوس آیرسی‌ها پر است از حرفهای مفت . و آن وقت هنگامی که ناظر از هم‌پاشیدن جمع دوستان به وسیله جنگ داخلی شدم ،

به وحشت افتادم . دوستان من پراکنده شدند : بعضی‌ها در همان جا نابود شدند مثل گارسیا لورکا و میگوئل هرناندز Hernandez گروهی در تبعیدگاهها جانشان را از دست دادند و هنوز نیز هستند عده‌ای که در تبعید به سر می‌برند . آن مرحله از زندگی من پر بود از واقعه ، وقایعی که از عواطف عمیق انباشته بود و زندگی مرا بکلی دگرگون کرد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- آیا اکنون به شما اجازه ورود
به اسپانیا را می‌دهند؟

نرودا: ورود من رسماً قدغن
نشده است: سفارت شیلی در اسپانیا
به مناسبتی از من دعوت کرد تا در
چند جلسه شعرخوانی شرکت کنم.
بسیار محتمل است که آنها به من
اجازه ورود بدهند. با این همه
من خیال این کار را ندارم؛ چرا
که برای دولت اسپانیا بسیار ساده
است که به کسانی که چنان جسورانه
در مقابلش قد علم کردند اجازه ورود
بدهد تا نشان دهد که مثلاً تمایلات
دمکراتیک دارد.

اندوهم ساخت؛ گاهی به گمانم
می‌رسید که مرا به دیدن يك فیلم
رنگی بی‌پایان مجبور ساخته‌اند -
فیلمی شگفتی آور، که در عین حال
اجازه نداشتم ره‌ایش کنم. من
هیچگاه عرفانی را که آن همه
آدمهای اهل آمریکای جنوبی و
دیگر خارجی‌ها را در هند به گشت
و گذار کشانده است، تجربه نکرده‌ام.
آدمهایی که در جستجوی پاسخی
مذهبی به اضطراب‌آنان، قدم به هند
می‌گذارند، امورها به گونه‌ای دیگر
می‌بینند. شرایط اجتماعی ملت هند
مرا عمیقاً تکان داد - ملتی آن‌چنان
بی‌سلاح، و آن‌چنان بی‌دفاع که به
یوغ امپراطوری بسته شده بود.
حتی فرهنگ انگلیسی، که تمایلی
بی‌اندازه به آن داشتم، در آن زمان
برایم نفرت‌انگیز شده بود چرا که
می‌دیدم وسیله انقیاد فکری تعداد
بسیاری از هندیان شده است. من با
جوانان عصیانگر آن سرزمین
حشرونشر داشتم، و به رغم مقام
کنسولی که داشتم، می‌خواستم تمام
انقلابیان را بشناسم - همان‌هایی که
در نهضت بزرگ شرکت داشتند و
استقلال را پی‌ریزی کردند.

- قصیده‌ای که شما برای گارسیا
لورکا پیش از مرگش گفته‌اید، از يك
نظر سرنوشت غم‌انگیز او را پیشگویی
کرده است؟

نرودا: بله، شعر عجیبی بود.
می‌گویم عجیب؛ چرا که او آنقدر
بشاش بود، و آنقدر با نشاط که آدمهای
بسیار معدودی را نظیرش دیده‌ام.
او تجسم عشق به زندگی بود. او
از هر لحظه هستیش لذت می‌برد
و شور و نشاطی بی‌حد به دیگران
می‌بخشید. به همین لحاظ اعدام
او یکی از نابخشودنی‌ترین جنایات
فاشیسم محسوب می‌شود.

- شما اغلب از او در اشعارتان
یاد کرده‌اید و نیز از میگوئل هرناندز.

نرودا: هرناندز حکم پسر
راداشت، در شعر، او از هواخواهان
من بود، و می‌توانم بگویم که تقریباً
در خانه من زندگی می‌کرد. او
به زندان رفت و همان جا جانش را
از دست داد.

نرودا: اقامت در آن جامواجه
با چیزی شد که آمادگیش را نداشتم.
شکوه آن قاره ناآشنا مرا در خود
غرق کرد، و در عین حال دچار

- از سائهایی که در هند گذرانده‌اید
چه چیزهایی بیشتر به یادتان مانده است؟

— آیا درهند بود که شما «اقامتگاه
زمینی» را سرودید؟

نرودا : بله ، هرچند که هند
تأثیر بسیار کمی بر شعر من داشته
است .
به من مقام کنسولی داده شده
بود ، اما مقامی که ارزشی درخور
نداشت و حقوقی به آن تعلق
نمی گرفت . من در فقری بی امان و
انزوایی بی امان تر دست و پا می زدم .
هفته ها می آمد و می رفت
بی این که کسی را ببینم .

— در همان جا بود که ماجرای
عاشقانه تان با جوزی بلیس **Josie Bliss**
بلا گرفت ، هم او که نامش را در بسیاری
از اشعارتان به میان آورده اید .

نرودا : بله ، جوزی بلیس
زنی بود که تأثیری کاملاً عمیق
بر شعر من گذاشت . من همیشه به یاد
او بوده ام ، حتی در تازه ترین
کتابهایم .

— با این حساب اثر شما پیوندی
بسیار نزدیک با زندگی خصوصی تان دارد .

نرودا : طبیعی است . بازتاب
زندگی یک شاعر را باید در شعرش
دید . این قانون هنر و قانون
زندگی است .

— آیا کار شما را می توان به مراحل
مختلفی تقسیم بندی کرد؟

نرودا : من نظر کاملاً
روشنی در خصوص این مسأله
ندارم . من شخصاً مرحله ای
نمی شناسم ! این کار با منتقدان
است . اگر چیزی برای گفتن
داشته باشم . آن است که بگویم
شعر من خصوصیات یک موجود
زنده را دارد — در زمان بچگی ام ،
کودکانه بود ، بهنگام جوانی خام
بوده ، وقتی به رنج دچار بوده ام
غم آور بوده ، وهنگامی که ناگرای به
کشش های سیاسی کشانده می شدم

پرتحرک می شده است . در شعر فعلی
من ترکیبی از این تمایلات را
می توان سراغ گرفت . مرا ضرورت
درونی به نوشتن می کشاند و خیال
می کنم این موضوع در خصوص
تمام نویسندگان صادق باشد بخصوص
در مورد شاعران .

— من گاه شما را دیده‌ام که در
اتوبیل هم چیز می‌نویسید .

نرودا : من هر جا بتوانم
و هر وقت بخواهم می‌نویسم ، و
باید بگویم که من دائم سرگرم
نوشتنم .

وقتی که به جنبهٔ روایت نیاز
می‌افتد . راستش من می‌توانم نثر
را بکلی کنار بگذارم و تنها
گهگاه از آن استفاده کنم .

— ساعات کار شما چگونه است ؟

نرودا : کار من برنامه‌ ندارد ،
اما ترجیح می‌دهم صبحها بنویسم ،
که باید بگویم اگر شما در این جا
نبودید و وقتم را (و نیز وقت
خودتان را) تلف نمی‌کردید ،
الآن سرگرم نوشتن بودم . من در
طول روز زیاد چیز نمی‌خوانم ،
بیشتر می‌نویسم ، اما وقتی يك فکر
یا يك مفهوم برایم شکل می‌گیرد
و یا مثلا چیزی در حالت التهاب
از درونم بیرون می‌ریزد - که
خوبست اسمش را با همان اصطلاح
قدیمی « الهام » بگذارم - رها و آرام
و خالی می‌شوم و دیگر نمی‌توانم
ادامه بدهم . جز در این موارد ،
بیشتر میل دارم زندگی بکنم تا
تمام روز را پشت يك میز نشسته
باشم . میل دارم خودم را با
رویدادهای جاری زندگی ،
خانه‌ام ، سیاست و یا طبیعت ،
سرگرم کنم . اما هر وقت بتوانم
و هر جا باشم ، زیاد می‌نویسم .

— شما هیچگاه توجه زیادی به نثر
نداشته‌اید ؟

نرودا : نثر . . . من ضرورت
شعر گفتن را در تمام عمر احساس
کرده‌ام اما ادای بیان با نثر چنگی
به دلم نمی‌زند . من تنها نثر را
برای بیان نوعی هیجان گذرا و
یا يك واقعه به کار می‌برم ، یعنی

— اگر آثار تان در معرض آتش سوزی قرار گیرد، کدامیک را نجات می‌دهید؟

فرودا : احتمالاً هیچ کدام را. آنها به چه درد من می‌خورند؟ من ترجیح می‌دهم دختری را نجات بدهم . . . یا یک مجموعه داستان پلیسی را . . . که بسیار بیشتر از آثار خودم مرا سرگرم می‌کنند .

یک نوع جایزه است ۱ و این اگر تهمت نباشد ، لااقل احمقانه که هست .

— کدامیک از منتقدان شما آثار تان را بهتر درک کرده‌اند؟

فرودا : امان از دست منتقدان! در هنر، همچون زندگی، آدم نمی‌تواند همه را راضی کند، و این موقعیتی است که همیشه با ما هست. آدم مدام یا بوسه تحویل می‌گیرد یا کشیده، و زندگی شاعر جز این نیست. آنچه برای من آزار دهنده است کج فهمی در تفسیر شعر و یا وقایع زندگی خصوصی آدم است. برای نمونه، در طول کنگره انجمن قلم در نیویورک که آن همه آدم را از سرزمین‌های مختلف به گرد هم جمع کرده بود، من اشعار اجتماعی خود را خواندم، و حتی اشعار بیشتری در کالیفرنیا خواندم — اشعاری که به پشتیبانی از انقلاب کوبا به این کشور تقدیم شده بود. با این همه، نویسندگان کوبا نامه‌ای امضاء کردند و میلیونها نسخه از آن را پخش کردند. در آن نامه به عقاید من اعتراض شده بود، و مرا از «عوامل آمریکا» معرفی کرده بودند؛ و حتی اظهار عقیده شده بود که ورود من به ایالات متحده خود

— شمارا به خاطر شیوه زندگی تان
مورد حمله قرار می دهند و به خاطر رفاه
مادی که دارید .

نرودا : این مسأله بطور کلی
يك افسانه بیشتر نیست . ما ، به
يك تعبیر ، میراث بدی از اسپانیا
به ارث بردیم . منظورم این است
که چشم ندارند ببینند افراد روی
پای خودشان ایستاده اند و یا در
کاری توفیق یافته اند . شما ببینید
هنگامی که کریستف کلمب پایش
به اسپانیا رسید به زنجیرش کشیدند .
این حرفها از جانب خرده بورژوا
هایی عنوان می شود که از هر
سوراخ سنبه ای سرک می کشند
ببینند دیگران چه دارند و چه
ندارند . در مورد من دقت کنید ،
من کارم را در خدمت مردم قرار
دادم ، و آن وقت در خانه ام چه
دارم — تعدادی کتاب — که محصول
کار خود من است . من که از
گرده کسی کار نکشیده ام . عجیب
است . تنها به من — نویسنده ای که
پنجاه سال کار و کوشش داشته
است حمله می شود ، می گویند :
« ببینید چطور زندگی می کند .
خانه رو به دریا برای خودش
ساخته . شراب خوب می خورد .
چه مزخرفاتی ! و نمی دانند که
پیدا کردن شراب ببد در شیلی کار
مشکلی است ؛ به هر حال این
روحیه ای است که به يك تعبیر
عقب افتادگی کشور مرا نشان
می دهد . شما خودتان به من
گفته اید که نورمن میلر به خاطر
سه مقاله ای که در یکی از مجلات
آمریکا نوشته بود هزار دلار

دریافت کرده است . این جا در
آمریکای لاتین اگر نویسنده ای
برای کارش چنین مبلغی دریافت
کند ، نویسنده گان دیگر قشقرقی
به پا می کنند که نگو و نپرس و
می گویند « چه پولی به جیب زده !
وحشتناک است ! این بازی تاکی
ادامه خواهد داشت ؟ » در حالی که
همه باید خوشحال باشند که چنین
نرخهائی به کار نویسنده تعلق
بگیرد . خوب ، همان طور که
گفتم اینها نشانه های عقب ماندگی
فرهنگی است .

— «بیت شعر عاشقانه و یک سرود
نومیدی» که یکی از نخستین کتابهای
شماست با استقبال فراوان روبه رو
شده است .

بر دارد ، اما فضای شعرم را القا
نمی کند . شاید در ترجمه شعر از
انگلیسی به اسپانیایی نیز همین
مشکل وجود داشته باشد .

نرودا : به یادبود انتشاریک
میلیون نسخه از این کتاب ، (بزودی
انتشار کتاب به دو میلیون نسخه
خواهد رسید) در مقدمه ای نوشتم
که برآستی این مسأله ای است که
چرا این کتاب ، کتابی که از اندوه
عشق و رنج عشق سخن می گوید ،
هنوز هم این همه خواننده دارد .
باور کنید نمی دانم چرا . شاید
این کتاب بر بسیاری از معماهای
جوانی انگشت می گذارد ؛ و شاید
به این معماها پاسخ می دهد . این
کتاب ، کتابی است غم آور ، با
این همه ، جذابیت آن ، تازگی خود
را از دست نداده است .

— به نظر شما از میان ترجمه هایی
که در ۳۰ زبان مختلف از آثارتان شده
است ، کدام یک به اصل نزدیک تر بوده
است ؟

نرودا : ترجمه های ایتالیایی ،
به دلیل تشابهی که در هر دو زبان
وجود دارد . زبانهای انگلیسی و
فرانسوی وجه تشابهی با اسپانیایی
ندارند — نه در تشکیل صداها ، نه
در ترتیب قرار گرفتن کلمات ، نه
در شباهتهای ظاهری و نه در وزن .
مسأله بر سر برابری تعبیرها
نیست ، ابدأ ؛ مفهوم ممکن است
درست باشد ، اما همین درستی
ترجمه ، همین درستی معنی است
که ممکن است به شعر لطمه بزند .
در بسیاری از ترجمه هایی که به
زبان فرانسه شده است — نمی گویم
در تمام آنها — شعر من از بین رفته
و چیزی از آن باقی نمانده است .

— زبان انگلیسی را چه می گوید؟

نرودا : بسیاری از ترجمه
های انگلیسی مفهوم شعر مرا در

نرودا : کتابهای تاریخی .
بخصوص تاریخ دوره‌های گذشته
مملکت را . شیلی تاریخی
خارق‌العاده دارد . نه به دلیل آثار
تاریخی و مجسمه‌های باستانی‌اش
که دیگر در این جا باقی نمانده
بلکه به این دلیل که شاعری به
نام «دون آلونسو د ارسیلیا ای-
زون بیگا» Don Alonso de
Ercilla y Zuniga که شوالیه
شارل پنجم بود آن را پایه‌گذاری
کرده است . او اشراف زاده‌باسک
بود که به‌مراه فاتحان اسپانیایی به
این‌جا آمد و این امری غیرمعمول
بود زیرا اغلب کسانی که به شیلی
اعزام می‌شدند ، محکومین و
زندانیان بودند . جنگ میان
آروکانیا ها Araucania
و اسپانیایی‌ها طولانی‌ترین جنگ
داخلی تاریخ بشریت است که
قرنها طول کشید . قبایل نیمه
وحشی آروکانیا مدت سیصدسال
با مهاجمان اسپانیایی بر سر کسب
آزادی خویش جنگیدند . دون
آلونسو د ارسیلیا ای زون بیگا ،
که جوان ادیبی بود به‌مراه
مهاجمان راهی این‌جا شد ، مهاجمانی
که می‌خواستند بر تمام آمریکا
سلط شوند و البته به استثنای این
ناحیه خشن و وحشی که ما اسمش
را شیلی گذاشته‌ایم ، بر همه‌جا
سلط شدند . دون آلونسو ،
آروکانا را نوشت که طولانی‌ترین
شعر حماسی ادبیات اسپانیایی است

و در آن قبایل ناشناس آروکانیا
را تحسین کرد ، و برای نخستین
بار به این قهرمانان بی‌نام و نشان
نامی داد برتر از سربازان اسپانیایی
هم میهن خود . آروکانا در قرن
شانزدهم منتشر گردید ، ترجمه شد
و طی چاپ‌های متعدد در سراسر
اروپا خوانندگان فراوان یافت .
شعری بود بزرگ که شاعری بزرگ
آن را سروده بود . به این ترتیب
تاریخ شیلی ، این موضوع قهرمانی
و حماسی را در آغاز حیات خود
دارد . سپس نوبت به تاریخ‌خونین
استقلال ما می‌رسد - پس از سال
۱۸۱۰ - تاریخی پر از وقایع
غم‌انگیز ، اختلافات و کشمکشها
که در آن نام سان‌مارتین San
Martin و بولیوار Bolivar
و خوزه میگونل کاره را
José Miguel Carrera و او هیگینز
O, Higgins همراه موفقیتها و
ناکامی‌های بسیار آمده است .
این‌ها همه مرا به خواندن کتاب
هایی علاقمندی کند که با جستجوی
فراوان در کتابخانه‌ها می‌یابم ،
گردشان را می‌گیرم و با شوق بی
بردن به قدر و منزلت این مملکت ،
بمطالعه آنها می‌پردازم - مملکتی
که تا این اندازه برای همه دست
نیافتنی است ، در عرض جغرافیایی
خود تا این اندازه سرد است و این
چنین دور افتاده . . . جلگه‌های
پهن‌و‌روخالی از درختش در شمال
شوره‌زار است ، درکوه‌های آن

همه برف خوابیده است و کنار دریاش پوشیده از گل است. این است مملکت من، شیلی. و من از آنها هستم که همیشه اهل این سرزمین خواهند ماند؛ از آنهایی که هرچه در سرزمینهای دیگر مهر و محبت ببینند باز به وطن خود برمی گردند.

من شهرهای بزرگ اروپا را دوست می دارم و طبعاً پاریس را. و با این همه، شیلی را به هر جای دنیا ترجیح می دهم.

— ارنستو مونتهنگرو Ernesto Montenegro در مقاله ای زیر عنوان «معاصران من» از رودریگز مونتهگال Rodriguez Monegal منتقد اروگوئه ای ایراد می گیرد که چرا او به عبت گفته است اگر نویسندگان آمریکای شمالی و اروپا می خواهند در زمینه نشر، به شیوه های نو دست یابند باید آثار همکاران آمریکای لاتین خود را مطالعه کنند. مونتهنگرو به شوخی می گوید: مثل آن است که مورچه به فیل بگوید «ارزاشانهای من بالابرو». سپس از قول بورخس می گوید «این مملکت (این قاره) در مقایسه با ایالات متحده وحشی، نویسنده ای که از نفوذی جهانی برخوردار باشد عرضه کرده است — مثلاً یک امرسون، یک ویتمن، یک پو... و یا نویسندگانی مانند هنری جیمز، یا ملویل که فهم آثارشان مشکل است.»

— آیا میل دارید در خصوص مسائل ادبی آمریکای لاتین نظرتان را بگویید؟

نرودا: چه اهمیتی دارد که ما از وجود افرادی مثل ویتمن، بودلر، کافکا در قاره مان بی بهره باشیم. تاریخ خلق ادبی به قدمت تاریخ انسان است. ایالات متحده با آن انبوه دست اندرکاران ادیبش، و اروپا با سنت کهنش نباید با جمعیت انبوه آمریکای لاتین که بدون کتاب و بدون وسیله بیان است، مقایسه شود. اما به گمان من این که برای وقت گذرانی به یکدیگر سنگ پرتاب کنیم زندگی را به این امید بگذرانیم که از این یا آن قاره پیشی بگیریم کوفته فکرا نه است.

نرودا: فرض کنیم مجله های را که در هندوراس یا نیویورک یا مونته ویدئو Montevideo و یا گویاکیل Guayaquil به زبان اسپانیایی چاپ میشود برداریم نگاه همه نسخه بدل ادبیات مرسوم هستند که به تأثیر الیوت یا کافکا نوشته شده اند. این نمونه ای است از استعمار فرهنگی. ما هنوز با آداب اروپایی درگیریم. مثلاً این جا در شیلی، کدبانوی خانه چیزی را به شما نشان می دهد — بگیریم مثلاً بشقابهای چینی را — و با لبخندی حاکی از رضامندی می گوید، «از خارج وارد شده.» بیشتر ظروف چینی زشتی که در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میلیونها خانه شخصی وجود دارد از خارج وارد شده است و از آن چینی‌های بدلی است که در کارخانه های آلمان و فرانسه تهیه می‌شود. مردم این چیزهای بنجل را به عنوان عالی‌ترین جنس می‌پذیرند؛ چرا که از خارج وارد شده است.

— آیا علت این امر، ترس ناشی از هرننگ جماعت نبودن است؟

نرودا: بی‌شک در گذشته هرکس از عقاید انقلابی بیم‌داشت، بخصوص نویسندگان. در دهه اخیر و بخصوص پس از انقلاب کوبا، رسم جاری درست راهی مخالف‌درپیش‌گرفت. نویسندگان می‌ترسند که مبادا آنها را از زمره چپی‌های افراطی ندانند، به همین لحاظ هر یک از آنان وضع چریکی به خود می‌گیرد. نویسندگان زیادی وجود دارند که دست اندر کار نوشتن مطالبی هستند که آنها را در خط مقدم جبهه، در حال جنگ با امپریالیسم، نشان دهد؛ اما با پیروی از رسم روز و این که نویسنده بیم داشته باشد که او را چپ‌گرای فعال ندانند، به جایی نخواهیم رسید. هر چه باشد جنگل ادبیات همه‌نوع حیوانی لازم دارد. سالها بود که چند نفر مزاحم لجوج مرا می‌آزردند، گویی نشسته بودند تا به شعر و زندگی من خرده بگیرند، آن وقت با خود می‌گفتم «ولشان کن، در این جنگل جا برای همه هست؛ وقتی برای فیله‌ها جا باشد، فیله‌هایی که آن همه چارا در جنگلهای آفریقا و سیلان اشغال کرده‌اند، پس یقیناً جا برای تمام شاعران وجود دارد.»



نرودا: مخالفت با بورژس می‌تواند با خورخه لوئیس بورخس مخالفت باشد، آن‌هم در شکل (فرم) فرهنگی و فکری، به لحاظ هدف‌های متفاوتی

— عده‌ای از مردم شما را متهم می‌کنند که با خورخه لوئیس بورخس مخالفت می‌کنند.

که داریم. دشمنان من کاپیتالیستها
و کسانی هستند که ناپالم برویتنام
می‌ریزند. اما شخص بورخس
دشمن من نیست.

— نظرتان درخصوص نوشته‌های
بورخس چیست؟

نرودا: او نویسنده بزرگی
است و اسپانیایی‌زبانها - بخصوص
مردم آمریکای لاتین - از داشتن
بورخس بسیار به خود می‌بالند.
پیش از بورخس ما کمتر نویسنده‌ای
داشتیم که قابل مقایسه با نویسندگان
اروپایی باشد. نویسندگان بزرگی
داشته‌ایم، اما نویسنده‌ای در مقیاس
جهانی، نظیر بورخس، بندرت
در کشورهای ما چهره‌نشان می‌دهد.
من نمی‌توانم او را بزرگترین
نویسنده آمریکای لاتین بدانم و
امیدوارم که نویسندگانی بزرگتر
از او بوجود بیایند، بهر حال او
راه را گشوده و نظر روشنفکران
اروپا را با کنجکاوی به کشورهای
ما جلب کرده است. اگر طرز
تفکر او شبیه دینوسورهاست،
باشد، کاری به طرز تفکر من
ندارد. او از وقایعی که در جهان
معاصر می‌گذرد، چیزی درک
نمی‌کند، من نیز، به گمان او،
چیزی نمی‌دانم. بنابراین ما با هم
توافق داریم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

— برای شاعران جوان چه
اندرزی دارید؟

نرودا: اندرز برای شاعران
جوان کار بی‌حاصلی است! آنان
باید راه خودشان را پیدا کنند؛
باید با موانعی که در نحوه بیان
بر سر راهشان است آشنا شوند و
آنها را از میان بردارند. توصیه
من، فقط اینست که شاعران جوان
هرگز نباید کار خود را با شعر
سیاسی آغاز کنند. شعر سیاسی

عمیقاً عاطفی تر از هر نوع شعری است و از این نظر تقریباً به پای شعر غنایی می‌رسد. بنابراین شاعران جوان نباید خود را موظف به ساختن شعر سیاسی بپندارند. پیش از سرودن شعر سیاسی، شاعر باید در انواع شعرها تجربه کرده باشد.

— شما اغلب گفته‌اید که به نوآوری و ابتکار عقیده ندارید.

نرودا : در روزگار ما هنرمندان برای نوآوری، حاضرند هر چیزی را زیر پا بگذارند. امروز نویسنده می‌خواهد مورد توجه قرار گیرد، و این مشغولیت ذهنی سطحی، به افراط کشیده است. هر کس سعی می‌کند راهی بیابد تا توجه همه را جلب کند، نه به قصد کشف یا عمق‌یابی، بلکه برای تحمیل يك شیوه نوظهور. هنرمندی بیش از همه صاحب‌ابتکار است که همگام با زمان یا با عصر تاریخی، شکل قالبها را دگرگون کند. پیکاسو از این لحاظ بهترین نمونه است.

— در ادبیات چه چیزهایی بر کار شما تأثیر گذاشته است؟

نرودا : نویسندگان به نحوی برهم تأثیر می‌گذارند: درست مثل هوایی که تنفس می‌کنیم و به یک جا تعلق ندارد. نویسنده پیوسته از خانه‌ای به خانه دیگر اسباب‌کشی می‌کند و باید اثاثه‌اش را عوض کند. بعضی از نویسندگان از این موضوع در رنجند. یادم می‌آید فدریکو گارسیا لورکا همیشه از من می‌خواست که شعرهایم را برایش بخوانم و با این همه، ضمن خواندن ناگهان می‌گفت، «صبر کن، صبر کن، ادامه نده، می‌ترسم بر من تأثیر بگذاری!»

— شما در خصوص اشعار اقامتگاه زمینی گفته‌اید که «این اشعار آدمی را در زیستن یاری نمی‌کنند، بل به جانب مرگ می‌کشاند.»

نرودا : اقامتگاه زمینی، تصویری است از يك لحظه تاریک و خطرناک زندگی من. شعری است بدون راه خروج. من تقریباً مجبور شدم برای خروج از آن



جمشید ارجمند

نظری به سینایی هند

ویژگی سینمای هند این است که از يك سو آشکارا با موازین و معیارهای بیان سینمایی نو و جهانی مطابقت ندارد، و از سوی دیگر، از مقبولیتی بیار در بین گروه‌های کثیر برخوردار است. با این حال نباید به اتکاء این ملاحظات، حکم کلی شتابزده‌ای به دست بدهیم و بگوییم که سینمای هند و خواستاران آن (چه در سطح ملی و چه بین‌المللی) از جهت هنری و فرهنگی عقب مانده‌اند.

دشمنان من از این خرده‌گیری که بر کتاب من کنم استفادہ کنند. استفادہ سیاسی - همان‌گونه که تقریباً از هرآن‌چه که از دهنم بیرون می‌آید می‌کنند - آنها به من نسبت می‌دهند که میل دارم منحصرأ شعرشاد و خوشبینانه بگویم و اینها از ما اجرای این‌جوان خبر نداشتند. من هیچگاه از بیان تنهائی، اندوه و افسردگی دست نکشیده‌ام. اما میل دارم تغییر لحن بدهم، تمام صداها را پیدا کنم، به دنبال تمام رنگها بروم، و در هر جا سراخی از نیروهای زندگی بگیرم، چه در خلق و چه در انهدام.

شعر من همان مراحل را پشت‌سر گذاشته است که زندگی‌ام، زندگی من از دوران تنهائی کودکی آغاز می‌شود، به دوره بلوغ می‌رسد، دوره‌ای که به ناچار گذارم به کشورهای دور دست افتاده بود، و سرانجام به دورانی که خودم را جزئی از انبوه انسانها دیده‌ام، زندگی من کامل شده است، همین‌ویس. در قرن گذشته رسم چنان بوده که شاعران آدمهایی افسرده و اندوه‌زده باشند. اما هستند شاعرانی که زندگی را می‌شناسند، به مسائش آگاهند، در عبور از سیلاب‌ها زنده می‌مانند، از اندوه می‌گذرند و به سرزمین هموار و کمال می‌رسند.

ترجمه احمد گلشیری

نقل از *The Art of Poetry XIV*

دوباره متولد شوم. یکبار گفته‌ام اگر این توانایی را در خود سراغ داشتم، خواندن این کتاب را قدغن می‌کردم و هیچگاه دست به چاپ مجدد آن نمی‌زدم. این کتاب، زندگی را باری رنج‌آور و بیدادی ناگفتنی جلوه می‌دهد. با این همه اذعان دارم که یکی از بهترین کتابهای من است؛ چرا که بازتابی است از موقعیت فکری من. نیز باید بگویم که وقتی کسی دست به نوشتن می‌زند باید به این نکته بیندیشد که اشعارش ممکن است به دست چه کسانی برسد.

رابرت فراست در یکی از مقالاتش می‌نویسد، شعر باید پیوسته و تنها در خط اندوه‌گذر داشته باشد: «اندوه را تنها به شعر واگذارید.» اما من نمی‌دانم که اگر جوانی دست به خودکشی بزند و یکی از کتابهایش بمخون او آغشته شود، آنوقت رابرت فراست چه می‌گوید. و این موضوع برای من پیش آمده است - این‌جا در همین مملکت. پسری، که دچار هیجان شده بود، خودش را در کنار کتاب من از پا درآورد. من خودم را مسئول مرگش نمی‌دانم. اما آن صفحه شعر که آغشته به خون اوست، کافی است که نه تنها يك شاعر را بلکه تمام شاعران را به تفکر وا دارد... البته ممکن است